

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره سوم، خرداد ۱۳۹۹، ۱۰۹-۱۳۰

نقد و بررسی کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین

عبدالرزاق حسامی فر*

چکیده

کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین، متضمن بحث تحلیلی در باب مهمترین عناصر اندیشه فیلسوفان تحلیلی در نیمه نخست قرن بیستم است. در این کتاب نویسنده کوشیده است اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی را در قالب یک سنت فلسفی بررسی و تحلیل کند چنانکه پیوند میان اندیشه‌های ایشان قابل ردگیری باشد. وی پس از بحث در باب زمینه‌های پیدایش فلسفه تحلیلی، به ترتیب آراء بولتسانو، فرگه، راسل، ویتگنشتاین اول، کارناپ، جریان صوری‌سازی را مطرح می‌کند و در نهایت به بیان اندیشه‌های مور و ویتگنشتاین متأخر می‌پردازد که مسیر دیگری را در فلسفه تحلیلی دنبال کردند؛ همان‌جورانی که بعدها به فلسفه تحلیل زبان شهرت یافت. بنابراین ساختار کلی بحث در کتاب، تحلیل اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی در قالب دو جریان موازی تحلیل منطقی و تحلیل زبانی است و البته به جریان نخست توجه بیشتری شده است. هدف در این مقاله نقد و بررسی محتوایی و صوری ترجمه این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: تحلیلی، صوری‌سازی، زبان، منطق، متافیزیک

* استاد گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ahesamifar@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش ۱۳۹۹/۰۱/۲۱

۱. مقدمه

فلسفه معاصر در یک تقسیم‌بندی کلی به دو جریان اصلی تقسیم می‌شود: از یک سو فلسفه تحلیلی که شامل دو رویکرد اصلی تحلیل منطقی و تحلیل زبانی می‌شود. البته در کنار این دو جریان، فلسفه پراگماتیسم قرار دارد که قرابت آن با فلسفه تحلیلی بیش از قرابت آن با جریان دوم است. از سوی دیگر فلسفه فاره‌ای که به طور عمده شامل مکاتب و جریان‌های متعددی از قبیل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، پسامدرنیسم و انواع نوگرایی در مکاتب فلسفی گذشته همچون جریان‌های نوتوماسی، نوکانتی، نوهگلی می‌شود. یکی از کتاب‌های خوبی که در باره تاریخ فلسفه تحلیلی به فارسی ترجمه شده است، کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین نوشته اندرس ودبرگ است (ودبرگ، اندرس ۱۳۹۴، ارجاعات بعدی به این کتاب تنها با ذکر صفحه یا صفحات کتاب خواهد بود). در این مقاله به بررسی نقاط مثبت و منفی ترجمه فارسی این اثر می‌پردازیم.

۲. معرفی و توصیف اثر و ارزیابی شکلی آن

۱.۲ مشخصات شناسنامه‌ای اثر

کتاب تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین را آقایان جلال پیکانی و بیت‌اله ندرلو که هر دو از پژوهشگران جوان و فرهیخته فلسفه‌اند، به فارسی برگردانده‌اند و انتشارات حکمت آن را در قالب مجلد شماره ۸۵ مجموعه فلسفه غرب در سال ۱۳۹۴ و در ۴۲۵ صفحه و شمارگان ۱۰۰۰ نسخه منتشر کرده است. البته تاریخ انتشار کتاب در یک جا ۱۳۹۲ و در جای دیگری (فیبا) ۱۳۹۴ آمده است که شایسته بود تنها یک تاریخ و آن هم تاریخی که در فیبای کتاب آمده است، نقل می‌شد.

عنوان اصلی کتاب تاریخ فلسفه: از بولتسانو تا ویتگنشتاین (Wedberg, 1984) است که مترجمان محترم به جهت تخصیص مباحث کتاب به اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی کلمه «تحلیلی» را به عنوان کتاب افزوده‌اند. این کار اگر چه به لحاظ مضمون پر بیراه نیست اما بهتر آن است که در ترجمه یک کتاب امانتداری به طور کامل رعایت شود و وقتی نویسنده عنوانی را برای کتاب خود برمی‌گزیند، انتخاب او را هدفمند دانست و همان را به فارسی برگرداند. این کتاب جلد سوم از مجموعه سه جلدی تاریخ فلسفه نوشته ودبرگ است و در

آن اندیشه‌های فیلسوفان برجسته تحلیلی معرفی و نقد شده است. نسخه اصلی کتاب در دهه هفتاد میلادی به زبان سوئدی منتشر شده است.

کتاب‌های دیگری که در زمینه تاریخ فلسفه تحلیلی ترجمه شده است و بلحاظ موضوعی نزدیک به این کتاب هستند، عبارتند از: *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم* (استرول، ۱۳۸۳)، *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی* (دامت، ۱۳۹۱)، *پیدایش فلسفه تحلیلی* (گلاک، ۱۳۹۵)، *فلسفه تحلیلی چیست؟* (گلوک، ۱۳۹۴).

نهضت فلسفی موسوم به فلسفه تحلیلی، حیاتش را وامدار کنش متقابل میان فرگه، راسل و ویتگنشتاین است: آثار منطقی و فلسفی فرگه در فاصله سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۳، کار راسل در فاصله میان ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۸ و *رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین* (Sluga, 1996).

6.)

۲.۲ معرفی ساختار و محتوای کتاب

کتاب در مجموع شامل نه فصل است. پس از مقدمه مختصر مترجمان، فصل اول با عنوان «صد و پنجاه سال اخیر» بیان مختصری از آن چیزی است که در فصل‌های بعدی آمده است. در آغاز این فصل نویسنده با اشاره به ایده درون‌باشی که آگاهی را محصور در فرد می‌داند، این ایده را درونمایه فلسفه استعلایی، بسیاری از مکاتب نو کانتی و بسیاری از آگزیستانسیالیست‌های جدید مانند یاسپرس معرفی می‌کند. وی منتقدان این ایده را بدین قرار ذکر می‌کند: برنارد بولتسانو در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰، برنتانو و مکتب او در اواخر قرن نوزدهم، مور و راسل در کمبریج در دهه‌های نخستین قرن بیستم، واقع‌گرایان امریکایی (جدید و انتقادی) هاگشرتروم و فالن در آپسالا در همان دوران، ویتگنشتاین در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ و در ادامه فلاسفه آکسفورد (ص ۱۹).

نویسنده در ادامه تحلیلی از آراء فیلسوفان علم در باب فرضیه‌های علمی و امکان اثبات یا ابطال آنها ارائه می‌کند و پس از آن به تحلیل مفهوم آگاهی در فیلسوفانی چون بولتسانو، فرگه، هوسرل و برنتانو می‌پردازد. وی در این فصل می‌گوید که نسل‌های متوالی فلسفه تحلیلی، خود را چون انقلابیونی تلقی می‌کنند که با نفی فلسفه‌های قبلی طرحی کاملاً نو درانداخته‌اند و فلسفه‌ای برساخته‌اند که خود سنج و کاملاً علمی است اما از نظر او این تلقی یک توهم اغراق‌آمیز است چرا که تحلیل فلسفی امر جدیدی نیست و سابقه آن را

می‌توان در سقراط، افلاطون و ارسطو پی گرفت و بلکه تأملات تحلیلی را تقریباً می‌توان در آثار همه فلاسفه بزرگ یافت (ص ۵۶).

فصل دوم کتاب به بحث درباره کمال و نوآوری در اندیشه بولتسانو اختصاص یافته است، بولتسانو ریاضیدان فیلسوف، متأله و واعظ کاتولیک، یکی از نمایندگان متأخر فلسفه روشنگری و از پیروان عقل‌گرایی لایب‌نیس بود. فلسفه او بمثابة میوه پر ثمر دو سنت اروپایی پس از قرون وسطی یعنی تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی بود.

عنوان فصل سوم «منطق و حساب: گوتلوب فرگه» است و در آن آراء فرگه در باب معرفت‌شناسی به ویژه مخالفت او با اصالت روان‌شناسی، هستی‌شناسی، ماهیت علم حساب، تحویل حساب به منطق، معنا و دلالت و در نهایت معناشناسی او بررسی و تحلیل شده است. فرگه بر خلاف کانت، گزاره‌های علم حساب را نه تألیفی پیشینی، بلکه تحلیلی پیشینی می‌داند، گو اینکه هم‌رأی با او، گزاره‌های هندسه را تألیفی پیشینی می‌داند. آنتونی کنی در تاریخ نویسی از فلسفه غرب مشابه این سخن را مطرح می‌کند:

فرگه هم‌رأی با کانت و در برابر میل معتقد بود که ریاضیات به نحو پیشینی دانسته می‌شود. وی همچون کانت، هندسه را مبتنی بر شهود می‌دانست. اما نظر او مبنی بر اینکه حساب یک شاخه از منطق است، چنانکه کانت ادعا کرده بود، نه تألیفی بلکه تحلیلی است. اگر حق با فرگه باشد، علم حساب تنها بر قوانین عامی استوار است که حاکم بر هر قلمرو معرفت‌اند و هیچ نیازی به پشتیبانی امور واقع تجربی ندارند. علم حساب از خودش هیچ موضوع مستقلی بیش از آنچه منطق دارد، ندارد (Kenny, 2010, 785-786).

فرگه تفسیر منطق‌گرایانه از حساب را اولین بار در ۱۸۸۴ مطرح کرد و بعدها راسل و وایتهد آن را در مبادی ریاضیات دوباره صورت‌بندی کردند. از نظر فرگه اثبات تحلیلی بودن گزاره‌های حساب به معنای اثبات امکان تحویل آن به قوانین کلی منطق است. از این رو وظیفه خود را ابتدا صورت‌بندی قوانین کلی منطقی و سپس بر ساختن تعاریف مناسب مفاهیم حساب بر مبنای مفاهیم موجود در قوانین منطق و در نهایت تحویل حساب به منطق می‌دانست. (همان، ص ۱۲۵)

عنوان فصل چهارم «منطق و تجربه‌گرایی: برتراند راسل» است نویسنده در این فصل می‌گوید جهان‌بینی فلسفی برتراند راسل ترکیبی از فلسفه ریاضی فرگه و تجربه‌گرایی هیوم است. (ص ۱۶۵) اگر چه او به‌عنوان یک منطق‌دان در سراسر حیات خود به‌دنبال تفسیر منطق حساب بود اما امروزه بسیاری از ریاضیدانان و فیلسوفان معتقدند که تحویل حساب

به منطق ضرورتی ندارد و منطق پایه یقینی نیست که راسل در جست‌وجوی آن بود. راسل مانند همکارش در کمبریج جورج ادوارد مور تحت تأثیر مکتب تحلیلی کمبریج بود که در دو یا سه دهه نخست قرن بیستم در کمبریج فعال بود. از جمله اعضای این مکتب عبارتند از چارلز دو مبار براود، فرانک پلامپتون رمزی، لیزی سوزان استبینگ، جان ویزدام و ماکس بلک. البته دو متفکر اخیر بعداً برنامه منطقی - تحلیلی راسل و مور را کنار گذاشتند. دلیو. ای. جانسون منطق‌دان، نورمن کمبل فیلسوف علم و جان مینارد کینز اقتصاددان در کتاب خود به نام رساله‌ای درباره احتمال به مکتب کمبریج نزدیک شدند.

نویسنده در ادامه پس از بحث در باب نظریه طبقات راسل، به مقایسه نظر فرگه و راسل در باب مسأله دلالت و معنا می‌پردازد و نظریه توصیفات راسل را توضیح می‌دهد وی آنگاه به سراغ اصل آشنایی (acquaintance) می‌رود که بر طبق آن «هر گزاره قابل فهم، باید تماماً از مؤلفه‌هایی ترکیب یافته باشد که برای ما آشنا هستند.» (ص ۱۹۱) این اصل را می‌توان به این صورت بازسازی کرد: «اگر معنای جمله‌ای را می‌فهمیم، پس لزوماً با تمام مؤلفه‌های امر واقع مطابق با آن جمله، آشنایی مستقیم داریم.»

راسل قائل به دو نوع شناخت است: شناخت اشیاء و شناخت حقایق. در شناخت اشیاء باید میان دو گونه شناخت تمایز قائل شویم: شناخت از طریق آشنایی و شناخت از طریق توصیف. شناخت اول اساساً ساده‌تر و بلحاظ منطقی مستقل از هر شناختی از حقایق است. گویانکه خطاست اگر فکر کنیم انسان می‌تواند بدون دانستن حقیقتی در باب اشیاء، با آنها آشنایی داشته باشد. در عوض شناخت دوم، متضمن شناختی از حقایق چونان منبع و زمینه آن (Russell, 2001, 185).

راسل در دوره آغازین اندیشه‌اش که افلاطونی‌تر بود، معتقد بود که ما در تفکر مفهومی به طور بی واسطه از کلیات آگاهیم، اما از اشیاء مادی یا به‌طور کلی از هر آنچه متعلق به جهان علوم طبیعی است، آگاهی مستقیمی نداریم. آنچه مستقیماً از آن آگاهیم تا حد زیادی بر جهان ادراکات حسی منطبق است که به قول هیوم کل دامنه شعور و وجدان ما را تشکیل می‌دهد. در جملات «لندن در انگلستان است» و «بروتوس سزار را کشت.» نه لندن و نه انگلستان مؤلفه واقعی نیستند که با آن جمله مطابقت داشته باشد و نه بروتوس و نه سزار به مجموعه هستی‌مندهایی تعلق ندارند که مستقیماً از آنها آگاهیم و در نتیجه هیچ یک از آنها مؤلفه ای از واقعیتهای نیستند که با این جمله مطابق اند.

راسل مانند بارکلی صدق گزاره‌های مقبول عقل عرفی را می‌پذیرد اما مسأله او این است که چگونه می‌توان تحلیل فلسفی بسنده‌ای از این جملات عرضه کرد. (ص ۱۹۴) راسل به دنبال زبان منطقاً کامل بود. در هر جمله‌ای از زبان منطقاً کامل، هر نامی باید نشانگر مؤلفه‌ای بسیط از واقعیتی مطابق آن جمله باشد و بر مبنای اصل آشنایی در زبان منطقاً کامل، هر اسمی دلالت‌کننده بر هستومندی است که کاربر زبان با آن مستقیماً آشناست. (ص ۱۹۲)

عنوان فصل پنجم کتاب، «رساله منطقی-فلسفی: لودویگ ویتگنشتاین» است. وی در این فصل می‌گوید که مهمترین ریشه‌های آلمانی اندیشه‌های ویتگنشتاین عبارتند از ایده-آلیسم معرفت‌شناختی آلمان در کانت و شوپنهاور، فلسفه علم هاینریش هرتز فیزیکدان، و منطق فرگه و احتمالاً نقد فریتس مایوتنر بر زبان. ویتگنشتاین در دوران حضورش در انگلستان (۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ و ۱۹۲۹ تا زمان مرگ ۱۹۵۱) با فیلسوفان کمبریج، راسل و مور ارتباط داشت. او از یک سو فلسفه را بی‌معنا می‌داند و از سوی دیگر آن را بینشی منطقی-فلسفی فراسوی علوم طبیعی می‌داند. وی مسائل سنتی فلسفه را بی‌معنا می‌داند و معتقد بود که فلسفه باید به منزله نحو منطقی زبان دانسته شود. (ص ۲۰۸-۲۰۹) نویسنده پس از بیان سه مفهوم اصلی هستی‌شناسی رساله منطقی-فلسفی یعنی شیء، وضعیت و وضع امور، در مقام مقایسه نظر ویتگنشتاین با دیگر فیلسوفان تحلیلی می‌گوید که «وضعیت» مورد نظر ویتگنشتاین مشابه مفهوم «قضیه فی نفسه» در بولتسانو و مفهوم «اندیشه» در فرگه است (ص ۲۱۲). اما به نظر نمی‌رسد که این سخن او درست باشد؛ چراکه آنچه ویتگنشتاین از مفهوم وضعیت مراد می‌کند، عبارت است از واقعیتی در جهان خارج که از ترکیب چند «وضع امور» شکل گرفته است و به جهان محسوس مربوط می‌شود در حالی که آنچه بولتسانو از «قضیه فی نفسه» منظور نظر دارد و آنچه در فرگه «اندیشه» شناخته می‌شود، اموری است که نه به جهان محسوس مربوط می‌شود و نه در جهان نفس و آن را باید متعلق به قلمرو سومی دانست که به تعبیر پوپر حیثیت وجودشناختی آن برای فیلسوفان یاد شده مطرح نبوده است. اگر بخواهیم معادلی برای دو مفهوم مورد نظر بولتسانو و فرگه در اندیشه ویتگنشتاین نشان بدهیم باید به محتوای گزاره‌هایی اشاره کنیم که از یک وضعیت خبر می‌دهند. نویسنده همچنین نقش «وضعیت» و «وضع امور» در اندیشه ویتگنشتاین را مشابه نقش گزاره‌ها و گزاره‌های اتمی در نظر راسل می‌داند. آن دسته از وضعیت‌ها که وضع امور نیستند، به بیان کلی با گزاره‌های مولکولی و تعمیم یافته راسل متناظرند (همان).

اما این نظر او نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا «وضعیت» و «وضع امور» مربوط به عالم خارج هستند در حالی که گزاره‌ها به عالم ذهن و یا دست‌کم به قلمرو سوم تعلق دارند. نویسنده می‌گوید که ویتگنشتاین میان دو نوع خصوصیت اشیاء و نیز نسبت میان آنها تمایز قائل می‌شود؛ یکی بیرونی، خاص یا مادی و دیگری درونی، ساختاری یا صوری. خصوصیتی مانند F خصوصیت بیرونی شیئی مانند a است، اگر و تنها اگر حالت اموری به صورت «a واجد F است» وجود داشته باشد. به همین صورت نسبت R نسبتی است بیرونی میان a و b و c... اگر و تنها اگر حالت امور R که بین a و b و c... برقرار است، موجود باشد. (ص ۲۱۶-۲۱۷)

ویتگنشتاین هم در یادداشتها و هم در رساله با عبارتی مشابه می‌گوید من گرای می‌گرایم اگر با دقت دنبال شود، بر واقعگرایی محض منطبق می‌شود. من من گرایم به یک نقطه بی انتها منجر می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، واقعیتی هم سنگ با آن است. (ص ۲۲۴) از آنجا من گرایم ویتگنشتاین با واقع گرایی محض در آمیخته است، وی توانست من گرایم شوپنهاوری را با یک مادی گرایی مکانیستی پیوند دهد.

از نظر ویتگنشتاین جمله ای که نه همان‌گویی باشد و نه متناقض، یک جمله خاص (proper sentence) است. ارزش صدق چنین جمله‌ای فقط از طریق مقایسه آن با یک امر واقع و یا واقعیت خارج از آن جمله قابل تعیین است. جملات خاص در قلمرو علوم طبیعی تجربی قرار می‌گیرند. بنابراین بر اساس رساله هر حقیقتی یا باید حقیقتی منطقی و لذا همان‌گویی و یا حقیقتی واقعی و لذا مربوط به علوم طبیعی باشد. (ص ۲۲۹) جرج پیچر نظر ویتگنشتاین را در باب انواع گزاره‌ها اینگونه بیان می‌کند:

ما می‌دانیم که همه گزاره‌ها یا همان‌گویی‌اند یا متناقض و یا گزاره توصیفی. دو تای نخست چیزی نمی‌گویند. بنابراین فقط گزاره‌های توصیفی، گزاره‌های واقعی‌اند و می‌توانند چیزی بگویند. پس این گزاره‌ها که ویتگنشتاین آنها را گزاره‌های علوم طبیعی می‌نامد، همه آنچه را که می‌توان گفت، اظهار می‌کنند (Pitcher, 1985, 152).

دیدگاه ویتگنشتاین درباره فلسفه، بر تمایز قاطع میان فلسفه و علوم تجربی استوار است. اصرار ویتگنشتاین برای رها سازی کامل فلسفه از عناصر تجربی، امری است که می‌توان آن را تا افلاطون ردیابی کرد. تمایز میان فلسفه و علم در ویتگنشتاین، متناقض نماند. به نظر وی همه جملات صادق مربوط به واقعیت، به ساحت علوم طبیعی تجربی تعلق دارند، پس فیلسوف چه چیزی برای گفتن دارد؟ از نظر او اگر چه بحث از جهان یقیناً به ساحت

علوم طبیعی تعلق دارد، ولی ساختار منطقی زبان که از آن طریق جهان را توصیف می‌کنیم، قلمرو مناسبی برای فلسفه است. ویتگنشتاین فلسفه را فعالیتی درمانی می‌داند که نتیجه‌اش رهاسازی بیمار از مسائل بیهوده فلسفی است. از نظر او هدف فلسفه روشن‌سازی منطقی اندیشه‌هاست و محصول آن نه تعدادی گزاره فلسفی، بلکه توضیح گزاره‌هاست (Canfield, 2003, 249). وی در رساله می‌گوید که روش درست فلسفه‌ورزی این است که چیزی نگوئیم مگر آنچه گفتنی است و البته منظور او گزاره‌های علوم طبیعی است و اگر کسی خواست سخن متافیزیکی بگوید، باید به او نشان داد که برخی از واژگان سخنش مدلولی ندارند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۴، ۱۲۸).

موضوع فصل ششم کتاب: «تجربه و زبان، رودلف کارناب و تجربه‌گرایی منطقی» است. در آغاز این فصل درباره نحوه شکل‌گیری حلقه وین بحث شده است. گروهی از دانشمندان از رشته‌های مختلف، یعنی از فیزیک و فلسفه و ریاضی و منطق گرفته تا روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد در این حلقه حضور داشتند (پایا، ۱۳۸۲، ۲۸۹): هانس هان ریاضیدان، اتونویرات جامعه‌شناس، ویکتور کرافت مورخ، فلیکس کافمن حقوقدان، فیلیپ فرانک فیزیکدان. این حلقه، حلقه‌های پیوسته‌ای در نقاط دیگر جهان نیز داشت: گروه برلین (رایشباخ، دایسلو، گرلینگ، همپل و...) گروه لودو-ورشو لهستانی (لوکاسیه ویچ، کوتارینسکی، لسنیویسکی، اجاکویچ، تارسکی، شیوستیک و...) فیلسوفان دیگری نیز در نقاط مختلف جهان تحت تأثیر اندیشه‌های این حلقه بودند: اینوکایلا در فنلاند، آرن نائس در نروژ، یورگن یورگنسن در دانمارک، آلفرد ژول ایر در انگلستان، روزیه در فرانسه و ارنست نایگل و کواین در آمریکا. ظهور هیتلر و آغاز جنگ جهانی دوم اعضای قاره‌ای این نهضت را متفرق یا به کلی نابود کرد. برخی از اعضای حلقه اعم از کارناب، رایشینباخ، فرانک، فون میزز، فایگل، کافمن و همپل به آمریکا رفتند که از آن پس به سرزمین جدید این مکتب تبدیل شد (ص ۲۵۲).

منابع فکری فیلسوفان حلقه وین، در اندیشه‌های مهم ایشان عبارت بودند از: تجربه-گرایی و پوزیتیویسم (هیوم، کنت، میل، ماخ)، اهداف و روش‌های علوم تجربی (هلمهولتز، ریمان، ماخ، پوانکاره، دوئم، بولتزمن، اینشتاین)، منطق و کاربرد آن (لایب نیتس، پئانو، فرگه، راسل، وایتهد، ویتگنشتاین)، نظام‌های اکسیوماتیزه ریاضی (هیلبرت، پئانو)، اخلاق (اپیکور، هیوم، بنتام، میل)، جامعه‌شناسی (کنت، مارکس، فویرباخ، اسپنسر (پایا، ۱۳۹۵، ۹۴).

حلقه وین با بسیاری از ایده‌های ویتگنشتاین در رساله هم‌نوا بود: بی‌معنایی متافیزیکی، پیشینی بودن و عدم افاده معنای جملات تحلیلی، تحلیل و نقد زبان چونان کارکرد فلسفه. نویسنده در اواخر این فصل درباره ابزارگرایی کارناپ بحث می‌کند و در نهایت آن را امری مبهم توصیف می‌کند. کارناپ تحت تأثیر ویتگنشتاین از یک سو صدق منطقی گزاره‌ها را مستقل از عالم و مبتنی بر ساختار گزاره‌ها و معنای عبارات آنها دانست و از سوی دیگر، جملات متافیزیکی را شبه‌گزاره دانست (پایا، ۱۳۸۲، ۲۹۶).

عنوان فصل هفتم صوری‌سازی است. در آغاز این فصل نویسنده درباره ارزش فلسفی صوری‌سازی بحث می‌کند و از دو گروه یاد می‌کند. یکی فیلسوفانی که مدعی‌اند وضوح و دقت، بالاترین فضایل فیلسوف و اصل موضوعی کردن و صوری‌سازی شرایط ضروری برای نیل به آنها هستند. کارناپ و برخی از پوزیتیویست‌ها به این گروه تعلق دارند. گروه دوم فلاسفه‌ای هستند که اصل موضوعی کردن و صوری‌سازی را خارج از قلمرو فلسفه می‌دانند. ویتگنشتاین و بسیاری از فلاسفه آکسفورد چنین نظری دارند. این گروه سه انتقاد مهم بر صورت‌گرایی وارد می‌کنند:

۱. همچنانکه در مورد رایانه‌ها دادن داده‌ای نادرست به رایانه، داده پردازش شده آن را نیز نادرست می‌کند، در مورد نظام‌های صوری - استنتاجی نیز اینگونه است. اگر ایده‌هایی که در قالب نظام صوری - استنتاجی در آمده‌اند مبهم و بی‌اهمیت باشند، قضایای اثبات شده نیز مبهم و بی‌اهمیت خواهند بود.

۲. در کل ما در قالب زبانهای غیرصوری می‌اندیشیم و سخن می‌گوییم.

۳. بخش‌های وسیعی از فلسفه قابل صوری‌سازی و اصل موضوعی کردن نیست و باید با روش‌های تجربی و توصیفی‌تر مطالعه شوند.

در ادامه این فصل نویسنده به تفصیل در باب ویژگی‌های یک زبان یا نظریه صوری - شده، بحث می‌کند. عناصر مهمی که در یک زبان صوری شده باید موجود باشد، عبارتند از:

۱. در زبان طبیعی، ماده و صورت جمله نقش دارند. لذا وقتی می‌گوییم: «من حالا اینجا هستم» معنای هر واژه وابسته به بافت زبانی‌ای است که در آن این جمله اظهار می‌شود.

۲. صورت جمله در یک زبان صوری شده باید دارای معنایی واضح، صریح، دقیق و صحیح باشد.

۳. زبان صوری شده باید در نسبت با تفسیر مورد نظر برای آن، صحیح باشد.

۴. یک زبان صوری شده می‌تواند پالوده‌تر باشد یعنی تحلیلی‌تر باشد.

۵. یک زبان صوری شده باید تفسیر صوری نیز داشته باشد. (ص ۳۳۸-۳۴۰)

از نظر نویسنده دو نقش می‌توان برای زبانهای صوری قائل شد: یکی اینکه از آنها به عنوان ابزاری برای فعالیت عقلی و برقراری ارتباط استفاده کنیم، دیگر آنکه آنها را چونان موضوعی در خور مطالعه مطمح نظر قرار دهیم. البته زبانهای صوری امکانات فراوانی را برای جایگزینی جست‌وجوی آزادانه و تفکر شهودی با روش‌های مکانیکی در حوزه‌هایی غیر از حوزه ریاضیات، فراوری شخص قرار می‌دهند. فیلسوف فنلاندی فون رایت با منطق تکلیف یا بایایی خود امکان استفاده از روش‌های صحیح محاسبه را در فلسفه اخلاق فراهم کرد.

چهار سنت در باب زبانهای صوری شده وجود دارد: سنت لایب‌نیتس - بول که به دنبال یک نظام صوری-استنتاجی کار آمد و شاید داوری پذیر بود. در این سنت تمایل فراوانی بود به بسط روش‌های محاسبه در قلمروی که بتواند به عنوان مصداقی از نظام صوری-استنتاجی ارسطو توصیف شود. جرج بول انگلیسی (۱۸۱۵-۱۸۶۴) در تحلیل ریاضی منطقی، سنت منطقی-جبری‌ای را پایه‌گذاری کرد که منطق‌دانان قرن نوزدهم از قبیل دی مورگان، مک کول، چارلز پیرس، دبلیو. اس. جونز و ارنست شرودر بدان تعلق دارند.

سنت پئانو (۱۸۵۸-۱۹۳۲) ریاضیدان ایتالیایی به دنبال آفریدن یک نشانه‌نویسی دقیق همراه با یک تفسیر صوری ثابت برای ریاضیات بود. اصول موضوعه او برای نظریه اعداد صحیح نامنفی، مشهور به اصول پئانو (اگر چه ددکیند آنها را پیش‌بینی کرده بود) به صورت اصول کلاسیک درآمده‌اند.

سنت فرگه - راسل که به دنبال تحویل ریاضیات به منطق بود. مبادی ریاضیات و ایتهد و راسل و منطق ریاضی کواین در همین سنت قرار دارند.

سنت هیلبرت و منطق‌دانان متأثر از او: پل برنیز، جان فون نیومان به دنبال اثبات سازگاری نظام صوری-استنتاجی هستند که علم حساب پئانو را تحقق می‌بخشد (ص ۳۳۴-۳۴۶).

عنوان فصل هشتم «عقل عرفی و تحلیل: جرج ادوارد مور» است و در آن نویسنده آراء مور را در باب واقع‌گرایی، شناخت و نسبت آن با باور، توسل به عقل عرفی تحلیل کرده است. وی در فصل نهم که فصل آخر این کتاب است و عنوان آن «فلسفه زبانی: ویتگنشتاین متأخر» است به بحث در باب اندیشه‌های متأخر ویتگنشتاین می‌پردازد. در آغاز

این فصل به ارتباط نزدیک اندیشه‌های فلاسفه آکسفورد به اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر اشاره شده است. پاره‌ای از فلاسفه زبانی آکسفورد عبارتند از: گیلبرت رایل، جان آستین، اچ. ال. ای. هارت، اچ. پی. گرایس، پی. اف. استراوسون، جی. ا. اورمسن، دیوید پیرس، استورات همشایر، جی. جی. وارنوک، مایکل دامت، الیزابت آنسکوم، آر. ام. هیر، آنتونی کویتن (ص ۳۸۹-۳۹۰)

فلسفه زبانی آشکارا به سنت سقراطی تعلق دارد. اگر پرسش سقراط را مبنی بر اینکه «علالت چیست؟» به صورت «معنای عدالت چیست؟» در آوریم به پرسش مورد نظر فلاسفه زبانی می‌رسیم. اگرچه مور را نمی‌توان جزء فلاسفه زبانی دانست ولی اندیشه‌های او بر اندیشه فلاسفه زبانی تاثیر گذاشته است پاره‌ای از این تاثیرات عبارتند از:

۱. شناختی مبتنی بر عقل عرفی وجود دارد که از هر نظریه فلسفی یقینی‌تر است.
۲. نظریه‌های فلسفی‌ای که در تقابل با شناخت مبتنی بر عقل عرفی ما هستند، کاذبند. این اندیشه که اولین بار مور آن را مطرح کرد، در شکل تعدیل شده‌اش در ویتگنشتاین متأخر و فلاسفه آکسفورد تکرار می‌شود.
۳. ما به واسطه تحلیل شناخت مبتنی بر عقل عرفی خود می‌توانیم به حل یا رسیدن به سرخ‌های مهم برای حل مسائل متافیزیکی‌ای مانند «مسأله ماهیت ماده» امیدوار باشیم. ویتگنشتاین متأخر نیز تأثیراتی بر فلاسفه آکسفورد گذاشته است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. مور با تکیه بر عقل عرفی، سنت ارسطویی را دنبال کرد که بر اساس آن زمانی که ما یک عبارت زبان را درمی‌یابیم، تصویری از مدلول آن عبارت را به آن پیوند می‌دهیم یا در ما کنشی ذهنی روی می‌دهد که ما به کمک آن مدلول را درمی‌یابیم. اما از نظر ویتگنشتاین این نظریه زبان، بافته‌ای از خطاهاست.
۲. از نظر ویتگنشتاین متأخر تمام فلسفه مبتنی بر سوءبرداشت از زبان روزمره و کاربرد غلط آن است وی مطالعات خود را فلسفه نمی‌دانست و معتقد بود که این‌گونه مطالعات باید جایگزین فلسفه شود.

آستین نیز تأثیراتی بر فلاسفه آکسفورد گذاشته است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. از نظر آستین فلسفه می‌تواند از طریق مطالعه و بررسی بسیار دقیق زبان روزمره و با نظر به پدیدارهایی که زبان روزمره آنها را توصیف می‌کند، به حضور بینش‌هایی اساسی

راجع به مثلاً ادراک حسی و ارزیابی اخلاقی امیدوار بود. وی فلسفه‌اش را پدیدارشناسی زبانی می‌نامد.

۲. آستین امیدوار بود بنیادی دقیق‌تر و واقع‌گراتر را برای علم زبان آینده وضع کند. (ص ۳۹۱-۳۹۳)

نویسنده در ادامه این بحث، به مقایسه اندیشه‌های ویتگنشتاین متقدم و متأخر می‌پردازد. مفهوم جهان در «رساله» گاهی چنان است که گویی منظور از آن یک جهان ذهنی ساخته شده از تجربه‌هاست (جهان به مثابه باز نمود شوپنهاور) از این رو ویتگنشتاین جوان ظاهراً به نوعی سولیپسیست است.

اما ویتگنشتاین متأخر به صورت جدی و صریح ایده آلیسم معرفت‌شناختی را رد می‌کند. او در کتاب *جلد آبی* اغلب چنان صحبت می‌کند که گویی فقط اشیاء مادی وجود دارند یا دست‌کم فقط آنها هستند که قابل نامگذاری‌اند. وی اگر چه گرایشی مادی‌گرایانه داشت اما قائل به هیچ نظریه مادی‌گرایانه‌ای نبود. از نظر او همه نظریات فلسفی همچون مادی‌گرایی بی‌معنا هستند. وی همچنین گرایشی به رفتارگرایی داشت.

جرج پیچر می‌گوید به رغم تفاوت‌هایی که میان *رساله* و پژوهش‌های فلسفی وجود دارد، مشابهت‌هایی میان این دو کتاب هست: یکی مشخص کردن مرزهای معنا و نشان دادن مرز میان آنچه منطقاً می‌توان گفت و آنچه نمی‌توان گفت. دیگری تلقی عام از یک مسأله فلسفی، منشأ یا علت آن و راه حل آن، گوا اینکه البته جزئیات آن تلقی‌ها کاملاً متفاوت بود (Pitcher, 1985, 326-7).

بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین در *رساله* مطابق با هر جمله معناداری، یک اندیشه و نیز یک وضع امور ممکن در جهان خارج وجود دارد و جمله مورد نظر تصویر هر دوی آنهاست. در حالی که در ویتگنشتاین متأخر زبان بالضروره بخشی از رفتار انسانی است. وی مایل به کوچک شماری نقش اندیشه‌ها، تجربیات و آگاهی در مقایسه با نقش زبان است. او از مفهوم بازی زبانی استفاده می‌کند و مثال بازی زبانی بنا با شاگرد را که با استفاده از واژه‌های درسته، راسته، تخت و نیمه شکل می‌گیرد، مطرح می‌کند وی به پنج دلیل از تعبیر بازی زبانی استفاده می‌کند:

۱. بازی یک فعالیت اجتماعی است.

۲. یک بازی در قالب قواعد خاصی که اختیاری‌اند، انجام می‌گیرد.

۳. تصویر یک بازی کامل و عاری از نقص غیرممکن است.

۴. انجام یک بازی ملازم انجام افعال خاصی است و شخص در صورتی یک بازی را بلد است که ترتیب و زمان درست انجام مراحل مختلف آن را بداند.
۵. نسبت میان بازیهای زبانی مشابهت خانوادگی است.
ویتگنشتاین همچنین مشابهت هایی میان واژگان و ابزارها می بیند:
۱. ابزار چیزی است که ما آن را به قصد کسب نتیجه‌ای خاص مثل ساختن یک خانه به کار می‌بریم. واژگان نیز چون ابزارهایی هستند که ما در مرادوات با دیگران از آنها سود می‌بریم.
۲. واژه‌ها چون ابزارها کاربردهای متفاوتی دارند.
۳. در بسیاری موارد کاربرد ابزار متفاوت نتیجه واحد می‌دهد.
۴. گزینش ابزار مسئله‌ای علمی است که بر مصلحت اندیشی استوار است.

۳.۲ ویژگی‌های فنی اثر (طرح جلد، صحافی، قطع، نوع و اندازه قلم، صفحه-آرایی و...)

کتاب در قطع وزیری و با جلد گالینگور چاپ شده است. طرح جلد کتاب زیبا و چون اکثر کتب فلسفی ظاهر ساده‌ای دارد، صحافی کتاب بسیار خوب و عناصری چون صفحه‌آرایی و اندازه قلم ها و نوع قلم انتخاب شده بسیار خوب است. تنها ایراد بلحاظ صوری، وجود پاره‌های اغلاط در حروف نگاری است که به آنها اشاره می‌کنیم: بولسانو ← (ص ۱۱۱، ۲۴)، بیبوده ← (ص ۱۲۱، ۱۰)، هستوند ← (ص ۱۷۱، ۱۱)، برقراراند ← (ص ۲۱۹، ۱۴)، تعین ← (ص ۹۴، ۱۵)، برناده‌ها ← (ص ۶۶، ۲۱) متادولوژی ← (ص ۱۶۵، ۴)، شیئی ← (ص ۳۵۰، ۱۲)، جایگاهی ثابتی ← (ص ۱۶۵، ۸)، نام‌گرایانانه ← (ص ۲۸، ۲۲)

۴.۲ ویرایش ادبی (علائم سجاوندی، رعایت قواعد نگارشی، ویرایشی و...)

در این کتاب اگر چه مترجمان محترم ترجمه‌ای روان و رسا از متن به‌دست داده‌اند و قواعد ویرایشی در مجموع به خوبی رعایت شده است، اما در پاره‌ای موارد ظاهراً خطاهایی رخ

داده است و یا در برخی موارد امکان بیان بهتر وجود داشته است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در بسیاری از موارد در مضارع التزامی افعالی که با الف آغاز می‌شوند و علی القاعده الف به ی تبدیل می‌شود، الف و ی هر دو با هم آمده است: بیان‌دیشم ← بیندیشم (ص ۵۱، س ۱۶)، بیان‌دیشیم ← بیندیشیم (ص ۱۲۰؛ س ۱۹؛ ص ۱۷۴، س ۱۳؛ ص ۲۳۹، س ۲۰؛ ص ۳۸۰، س ۱۷)، بیان‌دیشد ← بیندیشید (ص ۱۳۷، س ۱۰ و ۱۲؛ ص ۴۶، س ۱۱)، بیان‌دازیم ← بیندازیم (ص ۵۹، س ۲؛ ص ۳۰۷، سطر آخر)، بیافکنیم ← بیفکنیم (ص ۱۲۶، س ۱۲؛ ص ۳۹۰، سطر سوم از آخر؛ ص ۳۷۴، س ۱۶)، بیفزایید ← بیفزایید (ص ۳۵۰، س ۲۲، ص ۳۷۷، س ۳)، نیاندیشیم ← نیندیشیم (ص ۳۸۶، س ۱۹).

۲. استفاده مکرر از تعبیر «در رابطه با» که گرده برداری از تعبیر انگلیسی in relation to است و بهتر است به جای آن از تعبیر «در باره» و یا «در باب» استفاده شود (ص ۵۷، س ۱۷؛ ص ۹۵، س ۱۹؛ ص ۹۹، س ۲۲؛ ص ۱۲۱، س ۱۵؛ ص ۱۸۶، س ۱۱ پانوش).
۳. گاهی شماره پانوش‌ها بعد از گیومه آمده در حالی که باید قبل از گیومه بیاید (ص ۷۷، س ۹؛ ص ۲۶، س ۱۷؛ ص ۲۷، س ۱۸؛ ص ۷۰، س ۹).

۴. گاهی از تعبیر نقطه نظر استفاده شده است که گرده برداری از تعبیر انگلیسی a point of view است و بهتر است از واژه نظر یا دیدگاه استفاده شود: (ص ۱۷، س ۲۲؛ ص ۷۷، س ۸).

۵. در پانوش ص ۹۱ معادل انگلیسی «منطق واریاسیون» آمده است در حالی که واژه در متن در ص ۹۰ آمده است.

۶. در ص ۳۱۳ سطر پنجم از آخر، واژه «بیشتر» دو بار آمد است که اولی باید حذف شود.

۷. در ص ۳۴۶ برای واژه instrumentalism از دو معادل ابزارگرایی و ابزارانگاری استفاده شده است در حالی که برای یکدستی ترجمه لازم است از یک معادل استفاده شود و به نظر می‌رسد که دومی بهتر باشد.

۸. در ص ۱۷، س ۱۳، برای Hegelianism از معادل هگلی‌گرایی و در ص ۱۶ از معادل هگلیانیسم استفاده شده است که لازم است یکدست شود و البته هگل‌گرایی مناسب‌تر است.

۹. در ص ۱۳۳، س ۲۲، واژه «که» دو بار آمده است که یکی باید حذف شود.

۱۰. در ص ۵۹، س ۴، برای arithmetical truths معادل «صدق های حسابی» آمده است در حالی که معادل «حقایق علم حساب» مناسب تر است.
۱۱. در ص ۲۷، س ۲۱، از اثبات و یا انکار یک فرضیه سخن گفته شده در حالی که بهتر بود به جای انکار از معادل ابطال استفاده شود. چرا که در مورد فرضیه ها از تعبیر ابطال استفاده می شود.
۱۲. در ص ۳۹۹ برای materialism از دو معادل مادی باوری و مادی گرایی استفاده شده است. در حالی که لازم است یکدست شود و واژه مادی گرایی مناسب تر است.
۱۳. در زبان انگلیسی بیشتر از افعال مجهول استفاده می شود که در ترجمه به زبان فارسی باید آنها را به افعال معلوم تبدیل کرد. از این رو به جای آنکه بگوییم: توسط هر کس قابل شناخت اند، باید بگوییم: هر کس قادر به شناخت آنهاست (ص ۶۳، س ۱۵) و یا به جای آنکه بگوییم اما بعدها توسط فیزیکدانان نظری (...). به کار گرفته شد، بگوییم: اما بعدها فیزیکدانان نظری آنها را به کار گرفته اند. موارد دیگری از این دست نیز وجود دارد: ص ۳۲، س ۱۹؛ ص ۲۷۳، س ۱۶)
۱۴. در سطر اول پانوشت ۴، از صفحه ۵۰، ارجاع آخر سطر به هم ریخته است که لازم است اصلاح شود.
۱۵. در ص ۳۱۴، س ۲۱، معادل انگلیسی نظام های صوری-استنتاجی با حروف فارسی به صورت کالکیوسها آمده است که لازم بود از حروف انگلیسی (calculuses) استفاده شود.
۱۶. در ص ۲۴۴، س ۵، شماره پانوشت بعد از نقطه پایان جمله آمده است درحالی که لازم بود قبل از آن بیاید.
۱۷. در ص ۲۵۷، س ۱۸، واژه «در» اضافی است و باید حذف شود.
۱۸. در ص ۲۵۲ و ۲۶۰، نام Von Mises به صورت فونمیزس آمده است که بهتر است به صوت فونمیزز آورده شود.
۱۹. در ص ۳۹۰، برای ordinary language از معادل زبان معمولی استفاده شده است در-حالی که معادل «زبان روزمره» مناسب تر است.
۲۰. گاهی میان افعال جمله هماهنگی نیست مثلا در ص ۳۸۶، س ۱۹، آمده است: «من نمی توانم به این موضوع نیاندیشیم» ← من نمی توانم به این موضوع نیندیشم.
۲۱. در ص ۸۵، س ۱۸، شماره نوع دوم گزاره ها نیامده است.

۲۲. در ص ۲۱۱، معادل آلمانی واژه‌ها در پانوشت آمده است در حالی که چون ترجمه از انگلیسی به فارسی است، بهتر است معادل انگلیسی آنها آورد شود.
۲۳. در ص ۱۷۳، سطرهای ۱۲ و ۱۸ آمده است: «شرط مورد نظر را ارضاء می‌کنند». اما بهتر بود به جای ارضاء کردن از تعبیر «برآورده می‌کنند» استفاده می‌شد که مترجمان خود در صفحه ۱۸۵ از آن استفاده کرده‌اند.
۲۴. در ص ۱۷۲، برای واژه individual از دو معادل مفرد و فرد استفاده شده است در حالی که برای حفظ یکدستی ترجمه، کاربرد معادل «فرد» مناسب‌تر است.
۲۵. در ص ۳۹۳، س ۱، آمده است «از طریق مطالعه و بررسی بسیار دقیق زبان معمولی همراه با نظری به آن دسته از پدیدارهایی که توصیف می‌کند، فلسفه می‌تواند به حصول..... امیدوار باشد» در این عبارت واژه فلسفه باید در آغاز عبارت می‌آمد تا عبارت از قالب زبان انگلیسی به قالب زبان فارسی درآید.
۲۶. در ص ۳۹۴ برای واژه trivialism از معادل «پیش‌یافتاده‌گرایی» استفاده شده است در حالی که معادل‌هایی چون «ناچیزانگاری» یا «سطحی‌انگاری» بهتر بود.
۲۷. در ص ۳۵، س ۱۱، آمده است: « x یک زن است و والد مردی است که والد y است» در حالی که چون x زن است پس باید والده باشد نه والد.
۲۸. در ص ۵۴، س ۲، برای تعبیر conditional reflexes معادل «واکنش‌های غیرارادی شرطی‌شده» به کار رفته است در حالی که معادل «واکنش‌های شرطی» بهتر است.
۲۹. در ص ۲۳۱، پانوشت ۳، برای truth operation معادل «عملیات‌های ارزش» استفاده شده است در حالی که معادل «عملیات صدق» مناسب‌تر است.
۳۰. در ص ۵۸، پانوشت ۲، از دو تعبیر متافیزیکی و مابعدالطبیعی همزمان استفاده شده در حالی که برای حفظ یکدستی ترجمه لازم بود از یک واژه استفاده شود.
۳۱. در ص ۴۰۰، سطرهای ۳ و ۴، ویرگول قبل از «و» آمده است در حالی که لازم است حذف شود.
۳۲. در ص ۴۶، بند ۴، واژه «نمی‌توانند» باید بعد از پراتز بیاید.
۳۳. در صفحه ۳۹، س ۳، برای representation – in – itself معادل «بازنمایی فی‌نفسه‌ای» آمده است در حالی که به نظر می‌رسد که در آن «ای» اضافه باشد.
۳۴. در ص ۲۴۱، س ۲۶، از تعبیر «استعمال متعارف» استفاده شده است که تعبیر «کاربرد عادی» مناسب‌تر است.

۳۵. در سطر ۱۴، صفحه ۳۰۸، آمده است: «تمامی نام‌های، معنای توصیفی دارند.» معلوم نیست منظور نام‌هاست یا نام‌های خاص و یا اینکه نام‌های دیگری منظور نظر است.

۳۶. در سطر ۱۷، صفحه ۳۱۱، آمده است: «به‌ازای هر جمله (...) واقع در زبان، یک شرط صدق باشد در آن وجود دارد» که نامفهوم است و شاید ترجمه درست این باشد: «به‌ازای هر جمله (...) واقع در زبان، باید در آن یک شرط صدق وجود داشته باشد.»

۳۷. در ص ۵۹، س ۱۲، نام کانتور جورج آمده است که با توجه به اینکه کانتور ریاضیدان روسی است بهتر است نام او «گنورگ» آورده شود.

۵.۲ رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتابنامه

در این کتاب، اصول علمی ارجاع‌دهی رعایت شده است. البته ارجاعات اثر در پانویست آمده است و اگر چه در اکثر قریب به اتفاق موارد، اطلاعات منابع به خوبی آمده است اما گاهی اطلاعات کامل نیست ولی در هر صورت از حیث ذکر صفحات منابع مورد استفاده هیچ نقصی در کتاب دیده نمی‌شود. البته نظر به اینکه اطلاعات منابع به طور پراکنده در پانویست‌ها آمده است، از این رو کتاب فاقد کتابنامه است. ولی با این همه اگر فهرست منابع در قالب کتابنامه در پایان کتاب می‌آمد، خواننده راحت‌تر می‌توانست اطلاعات کامل منابع را به دست آورد.

۳. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

۱.۳ بررسی ابعاد آموزشی اثر راه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این کتاب را می‌توان به عنوان منبع فرعی درس تاریخ فلسفه جدید و معاصر معرفی کرد چرا که تقریباً مشتمل بر گزارش جامعی از مسائل مهم فلسفه تحلیلی در قرن بیستم است. البته کتاب چنانکه از عنوان فرعی آن نیز برمی‌آید به تاریخ فلسفه تحلیلی در نیمه اول قرن بیستم توجه کرده است و بدین جهت محور مباحث آن اندیشه‌های فیلسوفان مهم این دوره یعنی برنارد بولتسانو، گوتلوب فرگه، برتراند راسل، جرج ادوارد مور، لودویک ویتگنشتاین و اندیشه‌های فیلسوفان حلقه وین به ویژه رودولف کارنپ است. به هر حال کتاب به جهت طرح مطالب ارزشمندی در باب فلسفه تحلیلی در خور معرفی در مقاطع تحصیلات

تکمیلی است ولی نه به‌عنوان منبع درسی این درس؛ زیرا مشتمل بر همه مباحث و اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیست.

۲.۳ مسأله‌مندی کتاب و پاسخگویی به نیازهای علمی و کاربردی کشور.

مسأله اصلی کتاب ارائه گزارشی تحلیلی از سرگذشت فلسفه تحلیلی چونان یکی از جریان‌های مهم فلسفی معاصر، همراه با تحلیل اندیشه‌های فیلسوفان مهم این نهضت فکری است. اگر چه آثار دیگری به فارسی در این زمینه وجود دارد اما امتیاز این کتاب ارائه تحلیل‌هایی بدیع از پاره‌ای اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیمه اول قرن بیستم است. نظر به اینکه دانشجویان کارشناسی فلسفه برای آشنایی با فلسفه تحلیلی در دوره معاصر منبع مناسبی در اختیار ندارند که همه سرفصل‌های درس تاریخ فلسفه جدید و معاصر را در بر بگیرد، از این رو این کتاب می‌تواند یکی از منابع مهمی باشد که بعضی از نیازهای ایشان را برآورده کند.

۳.۳ ارزیابی نظم منطقی و انسجام درونی بخش‌های مختلف کتاب.

این کتاب از حیث نظم منطقی و انسجام درونی بخش‌های آن، در مجموع خوب است و در آن اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی با رعایت ترتیب تاریخی تحلیل و بررسی شده است چنانکه آراء آن فیلسوفان در پیوند با یکدیگر و با این ترتیب آمده است: بولتسانو، فرگه، راسل، ویتگنشتاین متقدم، کارناپ، مور و ویتگنشتاین متأخر. تنها نکته‌ای که در مورد این ترتیب در خور ذکر است این است که به نظر می‌رسد مور علی‌القاعده باید پس از راسل و پیش از ویتگنشتاین قرار می‌گرفت؛ چرا که او به لحاظ تاریخی معاصر راسل و مقدم بر ویتگنشتاین است. اما به نظر می‌رسد که نویسنده به این دلیل نظریات او را با تاخیر مطرح می‌کند که قرابت اندیشه او را با اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر نشان دهد؛ چرا که هر دو از منطوق فاصله می‌گیرند و به زبان طبیعی روی می‌آورند. بدین جهت دو فصل پایانی کتاب به بیان اندیشه‌های مور و ویتگنشتاین متأخر اختصاص یافته است.

۴.۳

میزان استحکام تحلیل‌ها و تبیین‌های ارائه شده در اثر (توجه به مبانی و پیش فرض‌های علمی و پژوهشی؛ نقد مستند و علمی آرا و نظریات مطرح شده، ارائه تحلیل‌های نوین و....)

نویسنده به جهت اشراف بر بحث و خبرگی در موضوع توانسته است تحلیل‌های نوینی از موضوعات مورد بحث ارائه کند و اگرچه گاهی دچار اطناب ممل و یا ایجاز مخمل شده است اما در مجموع تحلیل‌هایی که به دست داده است از اتقان و استحکام در خور آثار فلسفی برخوردار است و موجب آشنایی عمیق‌تر خواننده با مباحث اصلی فلسفه تحلیلی می‌شود.

۵.۳

دقت در کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی برای واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و خارجی نظر به اینکه مترجمان محترم از استادان و پژوهشگران جوان و خوش ذوق فلسفه‌اند و در این زمینه از تخصص کافی برای ترجمه متون فلسفی بهره‌مند هستند، از این رو توانسته‌اند ترجمه‌ای روان و قابل اعتماد از متن اصلی عرضه کنند و در زمینه کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی برای واژه‌های خارجی موفق عمل کرده‌اند. با این‌همه در موارد اندکی امکان استفاده از معادل‌های بهتری وجود داشته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: استعمال متعارف ← کاربرد عادی (ص ۲۴۱، س ۲۶). اگر چه در مورد واژگان استفاده از واژه استعمال غلط نیست اما دست کم به دو دلیل بهتر است به جای آن از واژه کاربرد استفاده شود: یکی اینکه واژه استعمال در زبان فارسی اغلب برای دخیلیات استفاده می‌شود. دوم اینکه واژه استعمال واژه ای عربی است و هر جا که امکان بیان معنایی با واژگان فارسی وجود داشته باشد، شایسته است که از معادل فارسی یک واژه خارجی استفاده کنیم. البته آنجا که این امکان نباشد استفاده از واژه‌های عربی که بر توان زبان فارسی می‌افزاید، دور از حسن نیست.

یکی از مشکلات محتوایی کتاب این است که نویسنده در صفحه ۳۹۳، بند سوم آورده است: «برخی شاخصه‌های دیگر نیز میان فلاسفه زبانی مشترک اند. یکی گرایش به سمت برساختن زبانهای صوری، منطق صوری و به‌کارگیری روش تفکر تماماً ریاضی است که در

بسیاری از قلمروهای فلسفه جدید رخنه کرده است.» نقدی که بر سخن او وارد می‌شود این است که در شاخهٔ زبانی فلسفه تحلیلی که از آن به فلسفه زبانی تعریف می‌شود و شامل اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر و فلاسفه آکسفورد می‌شود، چندان توجهی به زبانهای صوری مثل منطق نیست و بلکه در این گرایش فیلسوفان با انصراف از زبان صوری منطق، به سراغ زبان طبیعی می‌روند. آن بخش از فلسفه تحلیلی معاصر که به زبان صوری منطق توجه دارد، به‌طور عمده شامل فرگه، راسل، ویتگنشتاین متقدم و فیلسوفان حلقهٔ وین می‌شود. نویسنده در صفحه ۳۶۹، سطر ۱۰، دو سنگ بنای روش فلسفی مور را به درستی نظریه عقل عرفی و تحلیل فلسفی معرفی می‌کند، اما خطای او در این است که تحلیل فلسفی مور را متناظر با تحلیل منطقی می‌داند از این‌رو از تحلیل فلسفی یا منطقی او یاد می‌کند. درحالی‌که به نظر می‌رسد تحلیل مورد نظر مور بیش از آنکه منطقی باشد؛ زبانی است و بر زبان طبیعی استوار است.

۶.۳

میزان رعایت اصول و اخلاق علمی (استفاده از زبان علمی، ذکر منابع مورد استفاده، سوگیری غیرعلمی)

در این کتاب هیچ سوگیری خاصی دیده نمی‌شود و اصول اخلاق علمی رعایت شده است و از منابع مورد استفاده به‌خوبی یاد شده است و به آنها به‌طور دقیق ارجاع صورت گرفته است.

۷.۳ خلاقیت و نوآوری.

کتاب از حیث خلاقیت و نوآوری خوب است و نویسنده در آن کوشیده است روایتی از فلسفهٔ تحلیلی معاصر به دست بدهد که مشحون از تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود او باشد. پس نوآوری کتاب در ارائه تحلیل‌های نوین از اندیشه‌های فیلسوفان تحلیلی نیمه اول قرن بیستم است.

۸.۳ استفاده از منابع معتبر و داده های روزآمد.

تاریخ نگارش متن اصلی کتاب دهه هفتاد میلادی بوده است و نویسندگان از منابع مهم آن زمان به خوبی استفاده کرده است. البته اگرچه اطلاعات مربوط به منابع به طور کامل در پانویست صفحات آمده است.

۴. نتیجه گیری

کتاب در مجموع متضمن مطالب ارزشمندی درباره فلسفه تحلیلی است و یکی از نقاط قوت آن ارائه تحلیل های جدیدی از اندیشه های فیلسوفان تحلیلی معاصر در نیمه اول قرن بیستم است. دیگر آنکه مباحث آن با بیانی روشن و به دور از تعقید ارائه شده است. سوم آنکه پاره ای از تحلیل ها در کتاب بسیار عمیق است و نشان می دهد که نویسنده تسلط کافی در موضوع دارد و با اشراف کامل بر اندیشه های فیلسوفان تحلیلی از تأثیر و تأثر میان آنها سخن می گوید. این کتاب را می توان به عنوان منبع فرعی دروس تاریخ فلسفه جدید و معاصر در مقطع کارشناسی فلسفه و درس فلسفه های تحلیلی و زبانی در مقطع کارشناسی ارشد فلسفه و درس فلسفه تحلیلی در مقطع دکتری فلسفه معرفی کرد. تنها پیشنهادی که به نظر می رسد این است که مترجمان محترم در پایان کتاب کتابنامه ای مشتمل بر منابع مورد استفاده در کتاب بیاورند. البته رفع پاره ای کاستی ها که پیش از این به آنها اشاره شد، موجب استفاده بهتر خوانندگان از مضامین مهم این کتاب می شود.

کتاب نامه

- استرول، اوروم (۱۳۸۳) فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
پایا، علی (۱۳۸۲) فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم اندازها، تهران: انتشارات طرح نو.
_____ (۱۳۹۵) فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد: نظریه ها و کاربردها، تهران: طرح نقد.
دامت، مایکل (۱۳۹۱) خاستگاه های فلسفه تحلیلی، ترجمه: عبدالله نیک سیرت، تهران: حکمت.
گلاک، هانس یوهان (۱۳۹۵) پیدایش فلسفه تحلیلی، ترجمه: عبدالرزاق حسامی فر، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
گلوک، هانس یوهان (۱۳۹۴) فلسفه تحلیلی چیست؟، ترجمه: یاسر خوشنویس، تهران: انتشارات ترجمان علوم انسانی.

۱۳۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره سوم، خرداد ۱۳۹۹

ودبرگ، اندرس (۱۳۹۴) تاریخ فلسفه تحلیلی: از بولتسانو تا ویتگنشتاین ترجمه: جلال پیکانی و بیت اله ندرلو، تهران: انتشارات حکمت.
ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۹۴) رساله منطقی-فلسفی، ترجمه و شرح: سروش دباغ، تهران: انتشارات هرمس و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

Canfield, John V. (2003) "Wittgenstein's later philosophy" in Routledge History of Philosophy, Vol 10: Philosophy of Meaning, Knowledge and Value in the Twentieth Century, New York: Routledge, pp. 247-284.

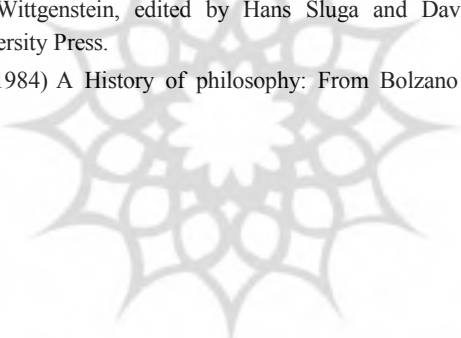
Kenny, Anthony (2010) A New History of Western Philosophy, New York: Oxford University Press.

Pitcher, George (1985) The Philosophy of Wittgenstein, New Delhi: Prentice-Hall of India.

Russell, Bertrand (2001) "Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description" in Analytic Philosophy: An Anthology, edited by A. P. Martinich and David Sosa, Massachusetts and Oxford: Blackwell, pp. 185-190.

Sluga, Hans (1996) "Ludwig Wittgenstein, Life and Work: An Introduction" in The Cambridge Companion to Wittgenstein, edited by Hans Sluga and David G. Stern, Cambridge: Cambridge University Press.

Wedberg, Anders (1984) A History of philosophy: From Bolzano to Wittgenstein, Oxford: Clarendon Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی